

بسم الله الرحمن الرحيم

وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳) وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴)

بحث به این جا رسید که این آیه دو بخش دارد. یک بخش **وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ**. در جلسه قبل معنای مراد را با مراجعه به کتب لغت روشن کردیم. این قرآن هم عربی است هر که بیشتر عربی بلد باشد و بیشتر دقت کند، طبیعتاً بیشتری عایدی خواهد داشت.

در این آیه دارد که زلیخا ترتیب رابطه دو طرفه‌ای را داده بود که به شیوه جنگ و گریز بود. و این هم یک صحنه نبوده؛ مدت‌ها بود که این روی مخ حضرت یوسف بود و هی می‌خواست با این ارتباط برقرار کند و یوسف هی از این داستان فرار می‌کرد. این که این ارتباط‌ها چه جوری باید باشد و چه جوری نباشد، فصل مفصلی در قرآن است و در این باره قرآن کم مطلب ندارد! حتی بسیاری آیات ناظر به روزگاران ما هم هست!

### زاویه دید قرآن به رابطه زن و مرد

فقط یک آیه به عنوان مثال بگویم! ص ۸۲، سوره مبارکه نساء: آیه ۲۵ خیلی آیه مهمی است:

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ؛ کسی که استطاعت مالی ندارد که با زنان آزاد؛ محصنات مؤمنات ازدواج کند فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ؛ با کنیزان مؤمنه ازدواج نکند وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ؛ این آیه خیلی بحث دارد که اگر به ظهور آیه دقت نکنید به فهم اشتباه می‌افتید در این که دارد: خدا به ایمان شما عالم‌تر است و همه‌تان از هم هستید فَاَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ؛ با کنیزان مؤمن نکاح کنید با اجازه اهلسان و مهرهایشان را به معروف بدهید و با زنان **پاکدامنی** ازدواج کنید که اهل سفاح و زنا نیستند وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ؛ و کسی که

دوست پسر هم نداشته و این هم نکاتی دارد که چرا نگفته متخذات خِذْن؟؛ چون خدن هم جمع است و هم مفرد.

این‌ها کنیزانی بودند که روابط نامشروع پنهانی و البته نه تا آخرین حد، با کسانی داشتند. آن‌ها اینقدر می‌فهمیدند که نباید این **روابط علنی** باشد اما در روزگار ما؛ چون خیلی متمدن و متجدد شدیم! نه تنها پنهانی نیست که علنی است و به آن افتخار هم می‌شود. با این تئوری قرآن یک فضاهای دیگری قابل توجیه است که بماند!

همین‌که کسی شروع به رابطه خارج از قاعده و غیر مشروع بکند حتی در حد رفیق‌گیری صد سینه سخن بحث خانوادگی دارد و از آن طرف هم داریم ازدواج با متخذ اخدان؛ دختر باز چه مشکلاتی دارد!

به هر حال در این تجدد فعلی که این روابط خیلی باز است صحیح نیست و از آن طرف **نگاه متحجرانه** هم مقبول نیست. ما واقعاً باید برگردیم به قرآن تا راه‌های قرآنی و **زاویه دیدهای قرآنی** دریابید و ما یک موقع از این طرف بام می‌افتیم و گاهی از این طرف بام می‌افتیم که چه خوب بود پیاده‌روها را زنانه – مردانه می‌کردند!

در آیات سوره قصص که مشتمل معروف حضرت موسی را بیان می‌کند که موسی فرار می‌کند به سمت حضرت شعیب. در برخورد با دختران شعیب یک برخورد خوبی را مطرح می‌کند. آن‌جا دارد که دختران حضرت شعیب یک گوشه‌ای نشسته بودند. خود حضرت موسی مستقلاً جلو می‌رود و می‌پرسد: **قَالَ مَا خَطْبُكُمْ** (قصص: ۲۳)؛

کارتان چیه این‌جا نشستید؟ یعنی این سؤال از طرف حضرت موسی هست و از آن طرف هست **قَالَتَا لِمَا نَسْقِي** **حَتَّى يُصَدِّرَ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ**. وقتی حضرت موسی گوسفندان این‌ها را آب می‌دهد و آن دعای معروف را می‌کند که **رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ** (۲۴)، بعد وقتی خدا می‌خواهد گزارش بکند که دختران شعیب از طرف شعیب پیش حضرت موسی آمدند دارد: **فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ** (۲۵).

**تفاوت حیا و استحیاء**

تفاوت حیا با استحیا این است که وقتی حیا به ثلاثی مزید می‌رود معنی‌اش غلیظ می‌شود؛ یعنی وقتی آمد پیش حضرت موسی و خواست صحبت کند سوار بر نهایت حیا آمد. این را به اضافه فیلمی بکنید که یهودی‌ها برای حضرت موسی ساخته‌اند که در آن فیلم و کارتون دختران حضرت شعیب چه موجودات عجیب و غریبی هستند و هنوز ازدواج نکرده با حضرت موسی می‌رقصند! و این که می‌گویند اسرئیلیات وارد روایات ما شده (این که چرا نام این روایات اسرئیلیات شده را خواهیم گفت) این‌ها چه جوری وارد احادیث ما شده؟ که گروه پیغمبران را ضایع کرده‌اند؛ یعنی ایده خودشان را راجع به هر پیغمبری اعمال می‌کردند. ببینید این اسرئیلیات با این گزارش قرآنی چقدر فرق دارد!

### تفاوت اسرئیلیات با گزارش‌های قرآنی

این که چون جامعه چنین است، پس ما چنان می‌کنیم، یا چنان باید بشویم، این‌ها باید نظام قرآنی‌اش دربیاید و آن وقت خیلی چیزها گیرمان می‌آید. این‌ها را دارم زمینه‌چینی می‌کنم برای آن روایاتی که در منابع معتبر ما آمده که اصلاً مخالف این فضای حضرت یوسف است! فضای حضرت یوسف را در بیاورید: **وَرَأَوْنَاهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ**؛ این هی داشت روی مغز حضرت یوسف کار می‌کرد و یوسف هی داشت پرهیز می‌کرد.

### همه انحراف را می‌فهمند

و این‌ها را هم خود آدم می‌فهمد! چه پسر، چه دختر خودش می‌فهمد که چه زمانی دارد این روابط به حد ناسالم کشیده می‌شود! اینقدر هی دنبال **ملاک بیرونی** نباشید! که به ما ملاک بدهید! چون غیر از ملاک‌های شرعی که هست، خود طرف متوجه می‌شود. خدا بالفطره این قابلیت را درون آدم گذاشته که یک چیزهایی را متوجه می‌شود که این روابط دارد ناسالم می‌شود!

### وقتی شیطان باعث رشد و بصیرت می‌شود

ص ۱۷۶، آیه ۲۰۰ اعراف را بیاورید: **وَأَمَّا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**؛ گفتیم که نزغ یعنی سیخی که به حیوان می‌زند تا راه بیفتد. می‌گوید: وقتی از طرف شیطان سیخی خوردید که به کاری وادارتان می‌کند (کی می‌فهمید سیخ خوردید؟ این را واقعاً آدم متوجه می‌شود) **فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ**؛ پناه ببر به خدا! وقتی این سیخ را خوردی می‌توانی از توی آن رشد دریاوری **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ**؛ متقین این جوری هستند که وقتی طائفه‌ای از شیطان می‌آیند و حول این‌ها طواف می‌کنند؛ مثلاً دیدید وقتی یک عده سگ آدم را دوره کرده باشند، حالت گردشی دارند و منتظرند یکی‌شان حمله بکند. این طائف من الشیطان وقتی حمله می‌کند و انسان می‌فهمد، **فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ**؛ اتفاقاً گردش طوائفی از شیطان دور آدم و آمدن این جور صحنه‌ها انسان چشمش باز می‌شود. از آن صحنه‌هایی که برای یوسف پیش می‌آید از **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا (۲۲)** برسد به **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴)**، راه این جوری در پیش است که یک زلیخایی بیاید و این جوری روی مغز او کار بکند تا یوسف چشمش بازتر شود! **فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ**؛ یعنی شیطان برای متقی اثر مثبت دارد. غیر متقی را زمین می‌زند. اتفاقاً متقی تا می‌بیند که اتفاقی دارد می‌افتد، تازه هوش و حواسش جمع می‌شود! گاهی خدا این کار را می‌کند برای متقی‌ای که دارد خوابش می‌برد! این لگد را می‌خورد و درد هم دارد و ممکن است حتی کار بد هم بکند ولی اگر متقی باشد یکهو به هوش می‌آید؛ مثلاً وقتی پشت فرمان آدم خوابش می‌برد اگر یک سیخ و لگد بخورد از خواب می‌پرد و تازه این خوب هم هست. قرار است که آدم از این صحنه‌ها عبور بکند و قطعاً عبور هم می‌کند. هر کسی بخواهد صراط مستقیم برود قطعاً به شیطان برمی‌خورد.

این دیگر یک سؤال تکراری شده که آدم‌ها می‌گویند: تا ما عزم جزم می‌کنیم که آدم خوبی باشیم، همان موقع خدا صحنه‌هایی درست می‌کند که اتفاقاً نگذارد ما حرکت کنیم! در حالی که این اصلاً قاعده است؛ چون که خود شیطان هم گفته: **لَأُقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ** (اعراف: ۱۶)؛ من می‌نشینم سر صراط مستقیم. صراط مستقیم در درجه اول می‌خورد به شیطان! یعنی شیطان سر صراط مستقیم نشسته، تو هم داری صراط مستقیم می‌روی! برخورد با شیطان مهم نیست! چون بالاخره آدم برخورد می‌کند، منتها یک متقی از شیطان نردبان درست می‌کند و بالا می‌رود. پس حتی شیطان خوب است.

## شیطان: سگ دست آموز خدا

همین که عرفا می‌گویند کلب معلم (سگ دست‌آموز) است. این حریم خدا اینقدر ابهت دارد. خانه‌های ماست که سگ ندارد! خانه‌های مجلل سگ دارد! که اگر کسی بخواهد وارد آن خانه با جلال و جبروت بشود باید آمادگی‌هایی داشته باشد. خدا این کلب معلم را رها می‌کند تا اتفاقاً متقی یک مقدار آمادگی پیدا کند و به آن حریم با عظمت راه پیدا کند! پس این سگ خداست که خدا اتفاقاً او را برای آمادگی می‌فرستد. منتها یک عده هستند اسیر سگ می‌شوند و سگ آن‌ها را می‌گیرد.

## چشم آیت‌بین

این که انسان خودش لغزش‌ها و آیات الهی را می‌فهمد؛ مثل بازی پرسپولیس و استقلال است. من تا حالا نشنیدم گل اول مثلاً پرسپولیس را گزارش بکند و این جوری گزارش نکند که ۵ دقیقه پیش گل استقلال غره شده بوده و داشته با توپ مانور می‌داده! همه این جوری گزارش می‌کنند. خدا چه قابلیت گذاشته در آدم‌ها که همه دارند بازی را این جوری گزارش می‌کنند؟! این‌ها آیات الهی است! مگر آیات الهی چه باید باشد؟! خدا از آدم خیلی توقعات دیگر دارد. شما چقدر سایه دیدید؟! خدا درباره همین سایه می‌گوید: **أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُونَ ظِلَّالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ** (نحل: ۴۸)؛ این سایه‌ها را ببینید که به چپ و راست می‌چرخند ولی به سجده افتادند و می‌چرخند! سایه‌ی به سجده افتاده! تا حالا سایه را به سجده افتاده دیدید؟! این که سایه‌ها به سجده افتادند و رام خدایند. این هم یک زاویه دید است. اگر کسی چشم آیت‌بین داشته باشد، می‌بیند که این‌ها آیات الهی است. مکرر در مکرر در قرآن آمده که اگر کسی غره شود خدا از زاویه بسته به او گل می‌زند. کلاً این وعده است. لذا همه فوتبال را این جوری گزارش می‌کنند و خدا فهم آن را به همه داده! هر کسی برای ما گزارش می‌کرد می‌گفت: ندیدی گل اول را! ۵ دقیقه پیش این با توپش ور می‌رفت و داشت با این توپ حال می‌کرد و غره شده بود، خدا هم گذاشت توی کاسه‌اش! این سهم از فهم را چه کسی به ابناء بشر داده؟ همان کسی که این فهم را داده که این آیات را این جوری استخراج بکند و خدا هم گل پناستی

بهش نمی‌زند! گلی می‌زند که طرف نمی‌فهمد از کجا خورده! این می‌شود آیات الهی! چرا برای آیات الهی دنبال چیز عجیب و غریب هستید؟ آیات الهی یعنی همین که اگر غره بشوی خدا از زاویه بسته بهت گل می‌زند که دیگر بادت حسابی خالی شود!

## آدم حق را می‌فهمد حتی معاند

این که آدم خودش می‌فهمد را در ص ۳۲۷، سوره مبارکه انبیاء از آیه ۶۲ ببینید!

قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ؟ تو این کارها را با خدایان ما کردی؟ زدی بت‌ها را شکستی؟ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ؛ اگر حرف می‌زنند از خودشان بپرسید! این بت بزرگه کرد. البته این دروغ هم نیست و در روایات هم تصریح شده به این و دروغ نبودنش هم در خود آیه دلیل دارد؛ چون گزاره شرطی است و صدق گزاره‌های شرطی به ربط مقدم و تالی است، نه به صدق مقدم و نه به صدق تالی.  $Q < P$ ؛ نادرست - نادرست  $<$  درست. این آیه هم همین است **فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ** - **إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ**؛ اگر حرف می‌زنند، این بزرگه زده. این‌ها که حرف نمی‌زنند  $<$  این‌ها نشکسته‌اند. پس این گزاره دروغ نیست.

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴)؛ رفتند توی خودشان و گفتند: شما به خودتان ظلم کردید ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵)؛ سرشان را پایین انداختند و اشتباه خودشان را فهمیدند. این مهم است که فهمیدند که چه کار کرده‌اند. بعد به حضرت ابراهیم گفتند: تو خودت می‌دانی که این‌ها حرف نمی‌زنند ولی همین حرف را که این‌ها حرف نمی‌زنند را با سر پایین انداخته می‌گویند؛ یعنی خودشان می‌فهمند چه دارند می‌گویند. خودشان می‌فهمند چه حرف اشتباهی زدند! آدم حق را می‌فهمد حتی اگر معاند باشد. حضرت ابراهیم برای این‌ها استدلال می‌کند و آن‌ها جواب حضرت ابراهیم را دادند منتها با سرافکنده‌گی. آدم می‌فهمد پس منتظر این نباشید که از بیرون کسی به آدم حالی کند. اینقدر خدا به آدم قابلیت داده که یک ارتباط ناسالم را می‌فهمد و پرهیز می‌کند و با این **فطرت پاک خداداد** هر بنی بشری در ابتدای نوجوانی وقتی به صحنه خلاف و فیلم خلاف برخورد می‌کند چشمش را فرو می‌اندازد؛ چون خودش می‌فهمد

ولی اگر بماند و نگاه بکند، دیگر نگاه می‌کند! **فَزَيِّنْ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ** (نحل: ۶۳)؛ شیطان اعمال را برایش تزئین می‌دهد. ولی کسی بار اول بخواهد نگاه کند سریع می‌فهمد که این خروج از موضع تعادل است و لذا خودسانسوری می‌کند.

**وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ** این صحنه دوم است. عظمت این داستان به این است که **عَلَّقَتْ**، نه **عَلَّقَتْ**! و ابواب گفته نه باب! یعنی چندین در. هیت؛ یعنی بشتاب! لک؛ لام آن لام تبیین است. لک یعنی با تو هستم. در این هیت حالت آمرانه وجود دارد.

ماجرا این جوروی بوده که وقتی عزیز مصر به سر کار می‌رود، این او را به اتاق خصوصی خودش دعوت می‌کند، درها را می‌بندد و شش قفله هم می‌کند و این معنا از **عَلَّقَ** در می‌آید.

به عنوان یک قاعده این اصطلاح آخوندی را بدانید که زیاده‌المبانی تدل علی زیاده‌المعانی؛ وقتی مبانی بالا می‌روند معانی هم با آن بالا می‌رود، **عَلَّقَ**؛ یعنی در را بست، اما **عَلَّقَ** یعنی چندین در را محکم بست؛ درهای متعدد را شش قفله کرد تا اتاق خودش. ببینید خدا چه کار می‌کند!

### متقی به بن بست و افسردگی نمی‌رسد

این کسی را که یوسف وار می‌خواهد زندگی کند، این وعده قرآن است که متقی نه بن بست دارد، نه افسردگی دارد. نه مرگ عزیزی او را به بن بست می‌کشاند، نه ضربه اقتصادی او را به بن بست می‌کشاند. متقی اصلاً دلش یک جای دیگر است. سؤال‌های متعدد می‌شود که ما چه جوروی به آرامش برسیم؟ همه مشکل‌شان همین است. دنیای متجدد مسئله **نظم** را حل کرده، وسایل رفاهی درست کرده، ولی همه مشکلشان این است که **آرامش** ندارند. امروز همه به بن بست‌هایی رسیده‌اند. قرآن بحثش این است که متقی بن بست ندارد. **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** (طلاق: ۳)؛ کسی که تکیه‌اش را به خدا بدهد خدا برایش کافی است. این آیه **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** (رعد: ۲۸)، آیه جدی‌ای است. واقعاً این جور است آن هم با محتوایی که خودش دارد. سیاق این آیه باید این جوروی باشد که الا **تطمئن القلوب** بذكر الله ولی آیه این جوروی نیست بلکه **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ**

الْقُلُوبُ؛ یعنی فقط و فقط با ذکر الله است. ذکر الله را هم اگر خلاصه بکنیم یعنی این که شما به اعتقادات معتقد و به اخلاق متخلق بشوید و به احکام عمل کنید. این که بشود، این دل آرام می‌شود. خدا به متقی قول داده متقی را با بن بست مواجه نکند! کجا؟ ص ۵۵۸، سوره طلاق، آیه ۲: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا؛ کسی که تقوای الهی پیشه کند خدا محل خروج برایش درست می‌کند. بن بست‌ها را برایش باز می‌کند. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛ از جایی که حساب نمی‌کند روزی می‌دهد. وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ خدا برایش کفایت می‌کند إِنَّ اللَّهَ بِالْعُمْرَةِ؛ خدا کارهایش را جلو می‌برد قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا؛ اندازه هر چیزی را خود خدا تعیین کرده. این که قفل‌ها چه جوری عمل بکند، عملکردش دست خداست. خدا برای همه اشیاء اندازه گذاشته. خدایی که اندازه گذاشته. یک کاری می‌کند. وقتی یک یوسفی شروع می‌کند به فرار کردن بدون توجه به این که وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ؛ او درها را شش قفله کرده؛ یعنی تو کاری نداشته باش! تو بدو! این فکر را نکن الان درها بسته شده و دیگر راهی نیست! در نهج البلاغه دارد فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا؛ این صدق ما را خدا باید ببیند. اگر خدا این صدق ما را ببیند راه را باز می‌کند. تو فقط بدو! بالاخره یک اتفاقی می‌افتد! خدا برای متقی بن بست درست نمی‌کند.

(سؤال) یوسف مملوک است و اگر به او گفته می‌شود بیا نمی‌تواند بگوید نمی‌آیم اما حالا که خرده خرده دارد به اتاق شخصی او می‌آید، لابد برای یوسف ترفندی زده که مثلاً بیا این نامه ما را تایپ کن! یا این نامه را فکس کن! بالاخره او را کشانده به اتاق.

### پاک باش تا عالم به پاکی تو شهادت دهد

نکته دیگر این که تو پاک باش! عالم به پاکی تو شهادت خواهد داد. یوسف در این صحنه واقع شد و فرار کرد. اولاً خدا به پاکی او شهادت داد كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ (۲۴) ۲- در آیه ۲۶ خود یوسف به پاکی خودش شهادت داد قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي ۳- در همان آیه شهود شهادت می‌دهند وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا ۴- قضیه خاله زنی می‌پیچد در میان زنان مصر و ختم انعام‌ها که بله امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ (۳۰)؛ یعنی حتی چیزی که میان زنان هم می‌پیچد این است که زن عزیز مصر این کار را با مملوک خودش کرده ۵-



خود عزیز مصر در آیه ۲۸ می‌گوید: **قَالَ إِنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ**؛ او هم به پاکی یوسف شهادت می‌دهد. ۶- در آیه ۵۱ وقتی می‌خواهند یوسف را از زندان در بیآورند عزیز مصر می‌گوید: **قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِي يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ**؛ این کاری که می‌خواستید با یوسف بکنید چه بود؟ **قُلْنَا خَشِيَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ**؛ هیچ بدی ما از یوسف ندیدیم ۷- خود زلیخا هم به فساد خودش اقرار می‌کند: **قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ**؛ حق دیگر الان روشن شد **أَنَا رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ**؛ من این کار را کردم **وَأِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ** (۵۱)

## امتحان برای رشد

یعنی. ممکن است در یک مقطع شما متهم به چیزی بشوید، ولی عالم به پاکی شما شهادت خواهد داد. قرآن شهادت می‌دهد. خودتان شهادت می‌دهید. شهود شهادت می‌دهند. خود خلافکار شهادت خواهد داد. شما خوب باشید! بگذار در مقطعی بگویند: این پول مردم را بالا کشید، ولی شما در بازار دست کج نرود. آن وقت در یک مقطع خدا امتحان می‌کند که اتفاقاً ما را رشد بدهد. این امتحانات فقط برای رشد است. ممکن است در یک مقطعی در کل بازار بیچد که این چک‌ها می‌گیرد و خرد می‌کند. بگذار بگویند این آدم چک خرد می‌کند. شما پاک باش! شما که پاک باشی خدا یک کاری می‌کند که همه عالم به غلط کردم می‌افتند؛ یعنی همه را به غلط کردم می‌اندازد. این حرف جدی است در نهج البلاغه که **مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ، أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ**؛ کسی که رابطه طولی‌اش را با خدا اصلاح بکند، خدا همه روابط عرضی او را اصلاح می‌کند. لزومی ندارد ما خیلی زور بزنیم. این‌ها وعده است و اصلاً یک نگاه دیگر به عالم است.

حالا ببینید این‌جا که یوسف رسید به صحنه‌ای که برای یک پاک دامن بحرانی است. می‌گویند زلیخا با حضرت این کار را کرد و حضرت یوسف رد کرد. برای یکی از رفقای ما دقیقاً این اتفاق افتاد و او هم رد کرد برای چه؟ برای این که هزار بار این کار را کرده بود. اگر کسی حرفش این باشد که **قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ**. نه این‌که از سر سیری باشد و عطش خود را در جای دیگری فرو نشانده باشد. کسی که چلوکباب خورده دوباره جلویش بگذاری می‌گوید: من سیرم.

داستان نباید از محتوا خالی بشود. شأن حضرت یوسف این است که در برابر تقاضا بگوید: **مَعَاذَ اللَّهِ**. صحنه‌های حساس و بحرانی جاهایی است که فرد خودش را در آن صحنه بیرون می‌ریزد. نظیر این داستان برای یکی از قدیسه‌های دنیا، حضرت مریم به وجود آمده. حالا اگر این داستان را با آن داستان مقایسه کنید، شأن حضرت یوسف مشخص می‌شود. عبارات قرآن هم کیلویی نیست. بیاورید ص ۳۳۶

### تحقق استعاده در فرایند اعتقاد و عمل

اولاً این فرهنگ پناهندگی به خداست. نه این که فقط بگوید: استغفرالله بلکه یعنی یک کار اعتقادی و عملی؛ یعنی این اعتقادات را بیاور و فرار کن و از مهلکه خودت را خارج کن! در این لحظه‌های حساس و بحرانی آن جملاتی که فرد می‌گوید خیلی مهم است و عمق یک نفر را مشخص می‌کند. گاهی شرایط عادی است و یک نفر می‌گوید: من از خدا می‌ترسم. یکسری عبادت‌ها **خَوْفًا مِنَ النَّارِ** است، که از ترس جهنم عبادت می‌کنند. بعضی **شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ** است که به شوق بهشت عبادت می‌کنند. و بعضی **عِبَادَةَ الْإِحْرَارِ** است

در بهشت چون ازواج مطهره هست، یوسف زنی را با زنی عوض نکرد. می‌خواهیم افق دید حضرت یوسف مشخص بشود. افق این نیست که من می‌ترسم گناه کنم **إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ** (یونس: ۱۵)؛ من از عذاب می‌ترسم، یا این که شوق دارم به بهشت. اصلاً بحث در یک اشل دیگر است، حتی فرقی که با حضرت مریم در این جا هست؛ چون که در آستانه **مَقَامِ مَخْلُصِينَ** است و مقام فناست. در این جا اصلاً از خودش حرف نمی‌زند حتی اعوذ بالله که من به خدا پناه می‌برم، هم نمی‌گوید، می‌گوید: **مَعَاذَ اللَّهِ**؛ پناه بر خدا؛ یعنی این وسط «من» وجود ندارد. عبارتهای قرآن کیلویی نیست. عبارتهای قرآن دقیق است.

آیه ۱۸ سوره مریم را نگاه کنید! **فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا؛** حاجبی آن جا بود که آن جا عبادت کند **فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا؛** ما روحمان را آن جا ارسال کردیم **فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا؛** برایش یک بشر زیبارو متمثل شد. می‌بینید یک صحنه در حالت بحرانی برای یک زن عقیفه قدیسه پیش می‌آید. حضرت مریم ما خیلی بزرگ است به قدری که ذوی العقول بودن رزق را متوجه می‌شود. وقتی ارزاقش را جلویش می‌گذارند، پیامبر خدا غبطه

می خورد و می پرسد: این ارزاق از کجاست؟ حضرت مریم ما خیلی شانس بالاست. ولی تفاوت فضای حضرت مریم و حضرت یوسف را بینیم.

حضرت مریم می گوید: **قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸)**؛ من پناه می برم به خدا از دست تو اگر پرهیزکار هستی. بالاخره حضرت مریم یک «من» می بیند اما حضرت یوسف، آن کسی که در آستانه مقام مخلصین است حرفش این است که معاذ الله؛ پناه بر خدا!

حالا پناهندگی خودش را چه جور می گوید؟ **إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ**

در این جا مفسرین حرفهایی فرمودند. در آیه ۲۱ دارد **وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ**؛ عزیز مصر به همسرش می گوید: جایگاه این را مکرم بدار. مفسرین **أَكْرَمِي مَثْوَاهُ** این آیه را گرفته اند و **إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ** را هم گرفته اند و با هم لینک کرده اند و گفته اند منظور از این آیه **أَحْسَنَ مَثْوَايَ** یعنی عزیز مصر رئیس من است و مرا گرامی داشته است و من به او خیانت نمی کنم و رب هم به معنی رئیس است چنانچه در آیه ۴۲ داریم: وقتی رفیق حضرت یوسف داشت از زندان آزاد می شد **وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا**؛ آن کسی که گمان می کرد آزاد می شود، حضرت یوسف به او گفت: **اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ**؛ برو پیش عزیز مصر که یادش رفته ما بی خود این جا افتاده ایم، سفارش ما را بکن، پس رب در معنی عزیز مصر استفاده شده، در صورتی که این کار از نظر ظهورگیری قرآن اشتباه است؛ چون مرجع ضمیر به اولین جایی که می تواند بخورد باید بخورد. و **إِنَّهُ رَبِّي** به اولین مرجع ضمیر که الله است می خورد و بعد هم درباره کسی که در آستانه مقام مخلصین است، بیاید عنوان رب را بکند نسبت به خودش! حالا ممکن است رب را برای کس دیگر عنوان کند و بگوید: رئیس تو ولی شایسته نیست بگوید: رب من. ضمن این که آن جا **أَكْرَمِي مَثْوَاهُ** داریم و این جا **أَحْسَنَ مَثْوَايَ** و اینها با هم فرق دارد. نگفت: **أَنَّ رَبِّي أَكْرَمَ مَثْوَايَ**، تا با آن آیه قرینه شود بلکه گفت: **أَحْسَنَ مَثْوَايَ** و کسی که در این مقام و در این قداست هست، از دست آدمها چیز نمی گیرد. اگر از دست آدمها هم بگیرد، از دست خدا می گیرد.

مؤمن حتی برای کارهای نکرده از مردم تشکر می کند

مؤمن ممکن است از آدم‌ها تشکر بکند و باید بکند، حتی برای کارهایی که برایش نکرده‌اند باید تشکر بکند ولی از دست خدا می‌گیرد. بعضی فکر می‌کنند باید شانه‌شان را بالا بیندازند و اگر کسی دارد به من صدقه و خمس می‌دهد که من به کسی بدهم مگر به من صدقه می‌دهد؟! مگر برای من می‌کند؟ چرا باید از او تشکر کنم؟! اگر من تشکر کنم شاید این به ذهنش بیاید که شاید من می‌خواهم این پول‌ها را بالا بکشم!

در صورتی که این آیه می‌گوید **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ** (توبه: ۱۰۳)؛ وقتی از اموالشان صدقاتشان را گرفتی که مالشان طاهر شود و خودشان تخلیص شوند **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ**؛ دعایشان کن **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ**؛ این دعای تو مایه آرامش آن‌ها می‌شود. بگو خدا به مالت برکت بدهد. این خمسی که می‌دهی خیلی کار خوبی می‌کنی، و هر چیزی که مایه آرامش او می‌شود؛ مثلاً طرف **business man** است و آمده صدقات بدهد، از مصرف صدقات برایش گزارش ببری که از این صدقاتی که تو دادی این کارها انجام شد که مایه آرامش او بشود. اصلاً این کار دینی است در هر کاری که مایه دلگرمی او برای صدقاتی که داده بشود. مؤمن این است اما بگ گراند ذهنش این است که من از خدا گرفتم، حتی وقتی از مادرش هم تشکر می‌کند که تو با این زحمت مرا بزرگ کردی، پس ذهنش این هست که خدا از من خواسته و از دست خدا می‌گیرد.

### یوسف مستغرق در توحید

ببینید خدا چگونه می‌گوید: **وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ**؛ به زنش سفارش کرد که جایگاه او را مکرم بدار و خدا چه می‌گوید: **وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَٰءَ** درست است که از طریق زن عزیز مصر و سفارش عزیز مصر بود ولی ما این کار را برای یوسف کردیم. چه کسی این مسیر را معلوم کرد که برده‌ای به این جا برسد؟ پس مؤمن از دست خدا می‌گیرد و یوسفی که غرق توحید است می‌گوید: **إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ** و این می‌شود عبادۀ الاحرار که نه بحث جهنم است، نه لذت بهشت

**إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ**؛ خدا ظالم را به فلاح نمی‌رساند. ظالم به این فلاحی که ما دنبالش هستیم نمی‌رسد. از بالا تا پایین: ظلم به خدا، ظلم و خیانت به عزیز مصر و ... این قداست فضای یوسف است که می‌گوید: پناه بر

خدا. چقدر قداست موج می زند! ببینید در این آیه سگسی چه کرده خدا! اصلاً چه فضای توحیدی‌ای برای یوسف باز می‌کند! بعد می‌گوید:

### مخلص از تیررس شیطان خارج است

(۲۴): **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ؛** و زلیخا به تحقیق قصد کرده بود ولی یوسف حتی قصد

هم نکرد. اصلاً هیچ قصد و گرایشی هم در او ایجاد نشد. این افق یوسف است چرا؟ بعدش می‌گوید:

**كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ؛** این یوسف ما چی بود؟! اصلاً از تیررس شیطان

خارج شده بود؛ یعنی با همین صحنه به جایی رسید که از تیررس شیطان خارج شد.

### هدف اسرائیلیات: تخریب انبیاء و اولیاء

حالا به این روایات اسرائیلیاتی که در منابع خود ما هست، دقت کنید! این جاست که بحث عرضه روایت به

قرآن را داریم. فضاشناسی داستان یوسف با روایاتی آمده که از اسرائیلیات است. در بحث **حدیث‌شناسی**

اسرائیلیات و سابقه **گروه‌های یهودی** در تاریخ اسلام برای تخریب انبیاء یک **جریان سیاسی** دارد که به فضل خدا

خواهیم گفت. این روایات جعلی از انبیاء پیشین شروع شده و دامنه‌اش به پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت کشیده

شده! که الان در ایران خودمان اهل بیت دقیق نشانه‌روی می‌شوند که بلندگوهایی از حوزه و دانشگاه دارد.

شان‌ها را نمی‌دانند. روال احادیث را نمی‌دانند و به تخریب چهره ائمه هم بسنده نخواهند کرد!

فضای سوره را گرفتید؟ آیا من از ظاهر آیه عدول کردم؟ همه چیز مطابق ظواهر آیات بود. حالا روایت را نگاه

کنید!

پناه بر خدا! بخشید مرا؛ چون می‌خواهم این روایت را بخوانم! در جلد ۱۲ بحار وقتی آن صحنه پیش آمد

دارد که «إِنَّ يَوْسُفَ لَمَّا حَلَّ سِرَاوِيلَهُ»؛ یوسف در آن صحنه که خواست شلوارش را در بیاورد «فَلَمَّا هَمَّاهُ» (که

این با ظاهر آیه منافات دارد لولا ان رأی برهان ربه)؛ وقتی هر دو قصد کردند این کار را انجام بدهند «رأی

یوسف صُورَةَ يَعْقُوبَ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ غَاضًّا عَلَىٰ إِصْبَعِهِ وَهُوَ يَقُولُ لَهُ يَا يَوْسُفَ أَنْتَ فِي السَّمَاءِ مَكْتُوبٌ فِي النَّبِيِّينَ»  
صورت یعقوب را گوشه اتاق دید که گفت: تو در آسمان جزء انبیاء خدا هستی «وَتُرِيدُ أَنْ تَكْتُبَ فِي الْأَرْضِ مِنَ  
الزَّانِئَاتِ»؛ آیا می‌خواهی در زمین از زناکاران نوشته شوی؟ «فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَأَ وَتَعَدَّى»؛ تازه فهمید که اشتباه  
می‌کند!

حتی این روایت را بعضی روحانیون ما هم می‌خوانند! این مثلاً فضای روایات ماست! این را از امام صادقی نقل  
می‌کنند که او متبحر در قرآن است؛ یعنی در دریای قرآن رفته. اهل بیت دریاورد قرآن هستند.

### روایتهای جعلی با سندهای معتبر!

شنیدید که می‌گویند ما روایت داریم که این جوری؟! و حتی ممکن است سند خوبی هم داشته باشد، ولی  
روایت را آدم روایت‌شناس باید بگوید. در حدیث هرچه روایت سندش محکم‌تر باشد بدتر است! یعنی معلوم است  
که طرف آمده و سندش را هم چیده که کسی در سندش تردید نکند! مثلاً حدیث در مجموعه بحار یا در کافی  
است! هست که هست! و این‌جا اهمیت قرآن مشخص می‌شود که باید محتوای قرآنی دقیق و کارشناسانه  
دریابید، بعد تازه می‌رویم سراغ روایت! وگرنه به قدری اسرائیلیات و جعلیات حتی توسط خادمین به اهل بیت  
جعل شده ... ولی باید آیه دریابید.

### روایت را باید قرآن‌شناس بخواند نه روایت‌شناس

روایت را هم باید قرآن‌شناس بخواند. برای همین به قرآن **ثَقْلَ اکبر** (جسم سنگین بزرگتر) می‌گویند که باید  
فضاها و محتواهایش استخراج بشود و عرضه بشود و به روایات **ثَقْلَ اصغر** می‌گویند! پس روایت را آدم قرآن  
شناس باید بخواند نه آدم **روایت‌شناس**! هر چقدر هم که در روایات تعمیق کرده باشد! روایات یک گیرهایی دارد  
که باید به قرآن عرضه بشود.

تازه ما وقتی فضای داستان حضرت یوسف را گفتیم این روایت جعلی لوث شد وگرنه اگر روخوانی می کردیم

برهان رب را این می فهمیدیم که یوسف یعقوب را دیده!

## سبک قرآن در بیان توحید

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

علی القاعده آیه باید این جور می آمد که وَلَقَدْ هَمَّتْ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، هَمَّ بِهَا؛ چون وَهَمَّ بِهَا تالی

شرط است؛ یعنی اگر برهان رب را نمی دید، هَمَّ بِهَا؛ قصد و گرایشی در او شکل می گرفت ولی وقتی به این

سبک می گوید، منظور این است که وقتی که یک چیزی جایگاهش مؤخر است جلو می آورند و آن جایگاه مقدم

را عقب تر می گذارند، دارد روی بحث برهان رب مانور می دهد؛ یعنی می خواهد بحث برهان رب را بولد کند که

بگوید: این گرایشی هم که پیدا نشد به خاطر ما بود؛ یعنی توحید در قرآن موج می زند! می خواهد بگوید به خاطر

برهان رب بود که این گرایش ایجاد نشد. نمونه این سبک در قرآن، ص ۳۸۶ آیه ۱۰ قصص: وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ

مُوسَىٰ فَارِعًا؛ وقتی موسی را به دریا انداخت و رفت، دل مادر حضرت موسی خالی شد(این به معنی خوب است؛

یعنی راحت شد) حالا توضیح این که دلش راحت شد با این که بچه اش را به دریا انداخته! إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهٍ لَوْلَا

أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ علی القاعده باید می بود لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهٍ؛

نزدیک بود که دیگر برود و فاش کند، بعد صحنه را عوض می کند. این جا می خواهد باز توحید قضیه را بزرگ

کند. البته الان هم در سبک های داستان گویی این حالت را می آورند إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهٍ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا؛

اگر دلش را ما نمی گرفتیم نزدیک بود که برود لو بدهد ولی حالا که آرام گرفته چون دلش در مشت ماست.

دیدید بعضی وقت ها بدترین صحنه ها برای آدم به وجود می آید، ولی هیچ استرسی ندارد! در حالی که وقتی

بعداً فکر می کند که من چنین صحنه ای را بدون استرس رد کردم، تعجب می کند! چون قاعدتاً باید کلی غصه

می خورده و باید کلی افسردگی می گرفته و این جوری خدا دل طرف را می گیرد!

لذا این می‌خواهد این صحنه را بزرگ کند که **لَوْ لَأَنَّ رَّبَّنَا عَلَيَّ قَلْبِيهَا**؛ اگر ما دلش را نمی‌گرفتیم! این جا خدا می‌خواهد خودش را به رخ بکشد. در این آیه سوره یوسف هم همین است **وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ**.

### مقام مخلصین مختص انبیا نیست

(۲۴): ... **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**؛ در این آیه می‌خواهد معنی عباد

مخلصین را جا بیندازد که همه انبیاء از مخلصین هستند ولی هر مخلصی نبی نیست.

می‌خواهد عصمت را جا بیندازد. ما خودمان معصوم هستیم، منتها نسبت به دو درصد از گناهان! ما یک مخلص داریم. کسی جزء الذین آمنوا است بعد بدو بدو مخلص می‌شود؛ یعنی تمام نیت و فکر و ذکر و کارش همه می‌شود برای خدا. ما کم توقع شدیم از خودمان و لذا دیگر اولیا را باورمان نمی‌شود. کسانی که در این اوجها دارند می‌روند، تازه مخلص که بشود تمام فکرش، ذکرش، کارش، هدفش می‌شود لله، اما مخلص که بشود خدا می‌گوید از میان این مخلصین یک عده را ما گلچین می‌کنیم **يَسْتَخْلِصُهُمُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ**؛ خدا دیگر اینها را برای خودش برمی‌دارد؛ یعنی گلچین شده‌ی گلچین شده‌ی گلچین‌ها؛ یعنی **ناب ناب** که شده دیگر برای خودش برمی‌دارد. اینها دیگر از افق شیطان خارجند. نه این که شیطان دوست ندارد اینها را فریب بدهد و گفته: **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** (ص: ۸۲)؛ من همه را اغوا می‌کنم **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ** (۸۳)؛ جز مخلصین که دستم به آنها نمی‌رسد.

### گناه به مقام مخلص بار نمی‌یابد

تعجب نکنید! حالا ببینید چه جوری آیات به هم لینک می‌شود! حتی گرایشی هم در حضرت یوسف ایجاد نشد! چرا؟ ببینید تا حالا این برایتان این فکر ایجاد شده که شیرابه توی سطل زباله را سر بکشیم؟ اصلاً این جوری نیست که این فکر می‌آید و بعد شما می‌گویید: نه! اصلاً خوب نیست. آدم مریض می‌شود، بلکه اصلاً به ذهن نمی‌آید که حالا بخواهید فکر بکنید که خوب است یا خوب نیست و استدلال کنید که چون برای بدن ضرر



دارد نمی خوریم! این می شود مرتبه مخلصین؛ یعنی نه این که شما را از این گناه دور می کنیم بلکه اصلاً نمی گذاریم این گناه در آستانه شما حاضر بشود!

تو را زکنگره عرش می زنند سفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

این بیت من ملک بدم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

این حرف میانی حافظ است و الا من کجا ملک بودم؟ من معلم ملائکه بودم. ملائکه می آمدند پیش ما درس می خواندند، بلکه بالاتر من معلم ملائکه نبودم؛ چون فهمشان نمی کشید، من مُنْبِئِءِ ملائکه بودم. این بودم که قرآن راجه به من می گفت: **أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ** (بقره: ۳۳)، نه **عَلَّمَهُمْ** باسما! فقط به آن ها خبر بده! یعنی ملائکه می آمدند می پرسیدند: علم یعنی چه؟ و می گفتیم: یک خبرهایی هست! می گفتند: غفران یعنی چه؟ می گفتیم: یک خبرهایی هست. چون نمی فهمیدند و من در این مقام بودم! خدا چه جایگاهی برای آدم تعریف کرده و این **امانیسم** کثیف چه جایگاهی برای آدم تعریف کرده! اسمش را هم گذاشته اند انسان مداری! حالا ببینید امانیسم قرآن چیست؟ جایگاهی برای انسان ترسیم می کند نه این که **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَهُ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ**؛ ما او را از سوء و فحشا دور می داریم. این سوء و فحشا می خواهد به طرفش بیاید و ما او را دور می داریم بلکه می گوید: **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَهُ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ**؛ ما سوء و فحشا را از او دور می داریم! یعنی مخلص سر جایش و در آن افق ایستاده و سوء و فحشاء اصلاً بار نمی یابد به آن بارگاه! کسی که واقعاً دارد گناه را این جوری می بیند. یا مثلاً تا حالا به فکر افتادید که به این دوستان که مرده و در مرده شورخانه است، یک گاز بزنییم و بیاییم؟ اصلاً به ذهنمان هم نمی آید! همین گونه برای کسی که جا افتاده که غیبت خوردن گوشت مرده است، به ذهنش هم نمی آید که غیبت کند. این آدم باطن گناه را حس می کند که این جوری است. نه این که به ذهنش می آید و رد می کند بلکه اصلاً به ذهنش هم نمی آید و اصلاً گرایشی هم پیدا نمی کند و این یک قداست لازم دارد تا از این مهلکه ها رد شود. باید پاک زندگی کند و نشد هم نداریم! آیا الان ما می توانیم از مخلصین باشیم؟ پاک بودن و در امتحانات قبول شدن و اجرای همان قدری که خدا گفته برای این است که دل ما را هدایت کند. **وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ** (تغابن: ۱۱)؛ اصلاً دیگر ما قلبش را هدایت می کنیم نه این که «بهدیه» او را هدایت می کنیم.

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ؛ این افقی است که یوسف تقریباً ۱۸ ساله است و آدم می‌تواند در این افق باشد. من به دانشجویانم می‌گویم: شما که این احکام را رعایت نمی‌کنید با چه چیز خدا مشکل دارید؟ با خدا مشکل دارید؟ با ربوبیتش مشکل دارید؟ با توحیدش مشکل دارید؟ اگر با آخوندها مشکل دارید چرا با خدا مشکل دارید؟ خدا گفته نماز را این جور بخوان! اخلاق را این جور داشته باش! اعتقادات این جور داشته باش! ببین قرآن چه افقی را دارد ارائه می‌دهد؟! ببین قرآن چه می‌گوید! دین چه می‌گوید!

### معجزه انس با قرآن

واقعاً به اعتقادات و فضاهای قرآن نگاه کنید! می‌گوید: **وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ** (نحل: ۶۶)؛ از بین علف جویده شده و خون به شما اگر گیرنده باشی قرار است خدا شیر گوارا بدهد.

آن آیه هم که می‌گوید: **وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ** (نحل: ۶۸)؛ ما وحی کردیم به این زنبور که در این کوه‌ها و درخت‌ها خانه بسازند و بعد به آن‌ها می‌گوییم **فَاسْئَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا** (۶۹)؛ به این زنبورها می‌گوییم راه بیفتید رام و متواضع به راه پروردگارتان. این زنبورش است که دارد این جور حرکت می‌کند و آن هم طیور که **أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ**؛ این طیور را نگاه کنید که ذلول و رام و متواضع خدایند **مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ** (نحل: ۷۹)؛ خدا این‌ها را وسط آسمان و زمین نگه داشته. همه آن قوانین هوا و فضا که سرعت باد از زیر و بالای بال با هم فرق می‌کند، همه سرچایش! ولی پرنده‌ها را نگاه کنید! ای کاش علم ما قدسی می‌شد و یک قدسیتی در علم ما می‌آمد.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار      هر ورقش دفتری معرفت کردگار

اگر قرآن بخوانید قرآن یک کاری می‌کند با شما! تو را خدا قرآن را برای ثواب نخوانید بلکه برای ثواب به معنی لغوی خودش؛ یعنی برای بهره بخوانید! اگر کسی واقعاً با قرآن مأنوس بشود او را در فضای دیگری خواهد برد و این لاریب فیه است. قرآن برای او فضایی باز می‌کند که کاملاً متفاوت است با فضای فعلی! و آن فضا یک

چیز دیگر است. كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ؛ فحشا دیگر در آن فضا بار نمی‌یابد و می‌شود مقام عصمت. این که درباره عصمت ائمه می‌گویند که مگر می‌شود؛ چون که اوج آدم را نمی‌دانند چقدر است! بله! می‌شود کسی به جایی برسد که اصلاً فحشا به آن جا نیاید تا بخواهد فکر کند و آن را رد کند.

## منطقه پروازی شیطان

شیطان جزء جن است و منطقه پروازی خاصی دارد. در منطقه ملکی اصلاً وارد نمی‌شود و خدا چینش نظام را این جوری قرار داده، ولی یوسف از همین شیطان استفاده کرده که متقی این جوری است که **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** (اعراف: ۲۰۱)؛ با مس شیطان تازه چشمانشان باز می‌شود و بالا می‌روند. متقین شیطان را نردبان می‌کنند و از آن بالا می‌روند ولی وقتی رسیدند پشت بام، نردبان را می‌اندازند؛ چون وقتی بالا رسیدند دیگر لزومی ندارد پایین بیایند. بحث شیطان شناسی به فضل الهی در آیات ۳۰ به بعد سوره ابراهیم خواهد آمد.

صلوات!